

دربارهٔ کمبوجیه، گئوماتا و داریوش

احمد شاملو شاعر نامور وطنمان با سخنرانی خود در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، در آوریل ۱۹۹۰، جنجالی برانگیخت. از یک سو به دلیل انتشار متن این سخنرانی در ماهنامهٔ آدینه، چاپ تهران، تیرماه ۱۳۶۹، همراه با پاسخ دکتر محمدرضا باطنی که در سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۸ در «پژوهشکدهٔ فرهنگ ایران» سمت استادی مرا بعهده داشتند، و از سوی دیگر بجهت درگذشت استاد گرانمایه ام دکتر پرویز ناتل خانلری، بر آن شدم تا پاسخی بعنوان سپاسنامه به همه بزرگانی که در طی آن دو سال در پژوهشکدهٔ فرهنگ ایران افتخار شاگردیشان را داشتم از جمله دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر مهرداد بهار، دکتر رضائی، خانم دکتر قریب و دکتر محمد رضا باطنی تقدیم نمایم. هر چند برگ سبزی ست سرمازده از دورنای غربت و تحفه‌ای کم بها از درویشی دور از وطن.

چون ایشان در سخنرانی خود پی در پی از اشخاص مختلف نقل قول کرده و نیز از کتیبه‌ها شاهد آورده‌اند، گفتارشان را همانند یک گفتار علمی تلقی می‌کنم و با تجزیهٔ آن به بخشهای مختلف، ذیلاً تنها به بررسی یک بخش از سخنان ایشان و صحت و سقم تک تک نقل قولها و مدارک و اسناد ارائه شده از جانب ایشان می‌پردازم و با روشی پژوهشی یعنی به مدد کتیبه‌ها و چند متن معتبر درصدد پاسخگویی بر می‌آیم. ایشان در آغاز سخنان خود گفته‌اند:

تاریخ قلابی و دستکاری شده‌ای که امروز در اختیار ماست ماجرا [ی کمبوجیه و برادرش بردیا] را به این صورت نقل می‌کند که «کمبوجیه پیش از عزیمت بسوی مصر، یکی از محارمش را که پیرک ساس پس نام داشت مأموریت داد که پنهانی و بطوری که هیچ کس نفهمد بردیا را سر به نیست

کند.»^۵ (ص ۲۰)

در پاسخ ایشان نخست می‌خواهم پرسش با وجود نسخ متعدد قدیم و جدید، منظورشان کدام نسخه و نوشته کدام تاریخ نویس است، کتاب مورد نظر ایشان کی و کجا منتشر گردیده و مطلبی که بدان اشاره نموده‌اند در کدام صفحه آن درج شده است، به هر حال چون بدون داشتن این اطلاعات راه پژوهش بر من بسته بود، ناچار به کتیبه «داریوش، بیستون I، خطهای ۲۷ - ۴۳» رجوع نمودم.

در خطهای ۳۰ - ۳۲ این کتیبه در مورد برادرکشی کمبوجیه آمده است:

پس کمبوجیه بردیا را کشت

هنگامی که کمبوجیه بردیا را کشت، مردم خبردار نشدند که بردیا کشته شده است، سپس کمبوجیه مصر را گرفت»

(داریوش، بیستون، I)

چنان که در خطوط بالا می‌بینیم برخلاف نظر ایشان، کمبوجیه شخصاً و قبل از عزیمت به مصر دست به کشتن برادرتنی (hamâta, hampitâ از یک پدر، از یک مادر) خود زده است.^۱

ایشان می‌گویند:

تاریخ ساختگی موجود دنباله ماجرا را بدین شکل تحریف می‌کنند: «هنگامی که در مصر خبر به گوش کمبوجیه رسید، خواه بدین سبب که فردی به دروغ خود را بردیا خوانده و خواه به تصور این که فریض داده بردیا را نکشته‌اند، سخت به خشم آمد (و در این جا دو روایت هست:» (ص ۲۱)

پیش از شنیدن دو روایت مزبور از زبان سخنران، این نقل قول را در منابع دیگر بررسی می‌نماییم، از جمله از قول هرودوت مورخ یونانی در Herodotus III 64,3 به نقل از قول آسموسن:

• توضیح: عبارتهایی که از سخنرانی احمد شاملو در این مقاله نقل شده از متن رسمی سخنرانی وی است. در هشتمین کنفرانس سیرا، در دانشگاه برکلی - که با عنوان نگرانیهای من، از طرف «مرکز پژوهش و تحلیل مسائل ایران (سیرا)» - برگزار کننده هشتمین کنفرانس «سیرا» - نیوجرسی، ژوئن ۱۹۹۰ منتشر گردیده و هوشنگ امیر احمدی، مدیر اجرایی «سیرا» بر آن مقدمه نوشته است. (در حالی که خانم اسبقی، این عبارات را در مقاله خود از مجله آدینه نقل کرده بود). در نگرانیهای من، مطالبی را که سخنران از کتیبه‌ها و کتابها نقل کرده است، بدقت، در بین دو نشانه نقل، «»، و در ستون باریک چاپ کرده‌اند، ولی نه در زیر صفحات و نه در پایان رساله، نام هیچ مأخذ و سندی ذکر نگردیده است.

کمبوجیه، به قول هرودوت، بر اثر شنیدن نام بردیا به اشتباه بودن روش سیاسی خود پی برد، او پرید تا سوار اسب شود...
و اما دو روایت مزبور از زبان مختران:

«یکی آن که از فرط خشم جنون آمیز دست به خودکشی زد، یکی این که بیدرنگ به پشت اسب جست تا به ایران بتازد. و بر اثر این حرکت ناگهانی خنجری که بر کمر داشت به شکمش فرو رفت و از زخم آن بمرد.» (ص ۲۱)

و اما در مورد سرنوشت کمبوجیه، داریوش در سنگنوشته بیستون I خط ۴۳ چنین می‌گوید: "Pasāva Ka^m bujiya uvāmaršiyuš amariyatā"
پس از آن کمبوجیه به مرگ خود بمرد.^۱

واژه uvāmaršiyuš amariyatā که توسط Mayrhofer «به مرگ خود مرد» معنی شده است، مدتی دراز بحث‌انگیز بود تا بالاخره به مقایسه این واژه فارسی باستان با همتای آن در سنگنوشته ایلامی پرداختند: "hal-pi [du] hi-e-ma hal pi ik"
"by his own death"^۲

و سپس با مطالعه و بررسی اصطلاح فوق در دیگر زبانهای هند و اروپایی به روش schulze^۳ همه معنی «به مرگ خود مردن»، «به مرگ طبیعی مردن» را در برابر «خودکشی کردن» دانستند و این معنی را پذیرفتند. بهترین شاهد این کاربرد در فارسی جدید این عبارت فارسی‌نامه بلخی است:

و چهل سال پادشاهی کرد و هوشنگ کی چهارم بطن بود از فرزندان او ولیعهد گردانید و به مرگ خود کناره شد.
در مورد روایت دوم ایشان، آسموسن^۴ روایت را از قول هرودوت و کتسیاس به گونه دیگری ثبت می‌کند:

به قول هرودوت کمبوجیه با شنیدن نام بردیا به اشتباه بودن روش سیاسی خود پی برد، پرید تا سوار بر اسب شود که [بر اثر پرش] شمشیرش از نیام در آمد و شمشیر بدون نیام در استخوان رانش فرو رفت. (Herodotus III, 64,3)
چون قانقاریا به استخوان رسید، کمبوجیه پسر کوروش مرد (Herodotus III, 66,2)

و اما روایت مزبور از قول کتسیاس:

کمبوجیه بطور تفریحی داشت چوبی را با چاقو تراش می‌داد که چاقو در ماهیچه رانش فرو رفت و یازده روز بعد در راه مصر به ایران در اکباتانه

[همدان]، به احتمال قوی منظور Hamāth در سوریه است، درگذشت.
(Ktesias, persika 12)

ایشان سپس می افزایند:

که این روایت اخیر یکسره مجعول است، حجارهای تخت جمشید نشان می دهد که حتی سربازان عادی هم خنجر بدون نیام بر کمر نمی زده اند، چه رسد به پادشاه. (ص ۲۱)

با توجه به عدم ذکر منبع، و با وجود شواهدی که قبلاً از کتیبه بیستون I ارائه دادم و نیز اظهارنظرها و نقل قولهایی که از جانب مورخین و مستشرقین آوردم، بحث بیشتر در این موضوع را بيمورد می دانم. فقط یک سؤال باقی می ماند و آن این است که منظور ایشان از اصطلاح «خنجر بدون نیام بر کمر نمی زده اند» چیست. به گمانم اشتباهی ست چاپی، و منظور ایشان «خنجر بدون نیام بر کمر خود نمی زده اند» می باشد.

ایشان در جای دیگر با اصطلاح، به استناد به یک سند معتبر تاریخی، یعنی کتیبه داریوش، مزد کم حافظگی این دروغگوی کم حافظه یعنی داریوش، را کف دستش می گذارند، البته باز هم با وجود معتبر بودن سند تاریخی، مشخصات دقیق کتیبه از قلم افتاده است. و اما عبارت ایشان:

ما برای پی بردن به واقعیت امر، یک سند معتبر تاریخی در دست داریم، این سند عبارت است از کتیبه بیستون که بعدها به فرمان همین داریوش بر سنگ کنده شده، گیرم از آن جا که معمولاً دروغگو کم حافظه می شود، همان چیزهایی که برای تحریف تاریخ بر این کتیبه نظر شده است، مشت این شیادی تاریخی را باز می کند. من عجاله یکی از جمله های این کتیبه را برای شما می خوانم:

«من، داریوش، مرتعا و کشتزارها و اموال منقول و بردگان را به مردم

سلحشور بازگرداندم...»

عجبا، آقای داریوش، این مردم سلحشور که در کتیبه ات بشان اشاره کرده ای، غیر از همان سران و سرداران ارتشند که از طبقه اشراف انتخاب می شدند؟ کسی مرتعا و کشتزارها و اموال منقول و بردگان آنها را از دستشان گرفته بود که تو دوباره به آنها بازگرداندی؟ (ص ۲۳-۲۴)

در این جا هم چنان که پیش از این گفتم سخنان بر طبق رویه معمول خود مشخصات مأخذ خود را ذکر نکرده اند. اگر منظور ایشان خط ۶۴ از کتیبه «داریوش،

بیستون I» باشد، پرمش آخر ایشان کاملاً زاید بنظر می‌آید. ولی قبل از هر اظهارنظری به نقل خط ۶۴ کتیبه بیستون می‌پردازم:

من بازسازی کردم کشتزارها، دامدارها و خانه‌های مردم را که این گئوماتای مغ گرفته بود (داریوش، بیستون I)

بعد از یافتن پاسخی برای پرسش دوم ایشان یعنی: «کسی مرتعها و کشتزارها و اموال... را از دستشان گرفته بود؟» از درون خود کتیبه به پرمش نخست ایشان یعنی به «مردم سلحشور» می‌پردازم. واژه‌ای که ایشان «مردم سلحشور» معنی نموده و بتفصیل فراوان به تفسیر آن پرداخته‌اند، کلمه *kāra* می‌باشد که در واژه‌نامه به معانی «مردم، خلق، سپاهی، قوم سپاهی مسلک» آمده است.^۶ با بررسی خطوطی که در کتیبه مذکور این واژه در آنها وجود دارد، متوجه می‌شویم که در اغلب موارد، صحیحترین معنی آن «مردم» است نه «مردم سلحشور»، برای نمونه:

خط ۳۱: «هنگامی که کمبوجیه بردیا را کشت، مردم خبردار نشدند.»

خط ۳۳: «با گرفتن مصر در مردم بدبینی ایجاد شد.»

خط ۳۹: «او گئوماتا به مردم چنین گفت: «من بردیا هستم...»

خط ۴۰: «همه مردم بر علیه او [کمبوجیه] شوریدند.»

خط ۵۰: «مردم بشدت از او [گئوماتا] می‌ترسیدند.»

خط ۵۱: «بسیاری از مردم را می‌کشت.»

خط ۵۲: «او بدین دلیل مردم را می‌کشت، مبادا که بدانند «من بردیا نیستم.»

و بالاخره در خط مورد نظر ایشان، یعنی خط ۶۴، این کلمه بصورت *kārahya* آمده و حالت اضافی یعنی Genetiv دارد، که پیش از این آن را نقل کردم.

در ضمن متن سنگنوشته ایلامی کتیبه بیستون هم با متن همتای پارسی باستان آن هماهنگی کامل دارد و مؤید آن است. اینک برای اطمینان خاطر، ترجمه انگلیسی آن را نیز نقل می‌کنم:

"in this important passage, Darius enumerates these items, which the magian Gumata had taken from the *persian people* and which the great king restored to them"^۷

بطوری که می‌بینیم، در متن ایلامی هم نه تنها نام غاصب اموال ذکر شده، بلکه از لفظ «سلحشور» هم مطلقاً اثری نیست، و سخن از مردم عادی و به عبارتی بهتر، مردم عادی ایرانی است.

سخنران دنباله مطلب را این گونه ادامه می‌دهند:

کلید مسأله در همین جاست، حقیقت این است که اصلاً گئوماته نامی در میان نبود و آن که به دست داریوش و همپالکی هایش به قتل رسیده خود بردیا بوده است — بردیا از غیبت کبوجیه و اشراف توطئه‌چی درباری استفاده می‌کند و قدرت را به دست می‌گیرد و بیدرنگ دست به دگرگون کردن ساختار جامعه می‌زند... — دگرگونی‌هایی تا حد انقلاب. (ص ۲۴)

ایشان همچنان که از عبارت بالا بر می‌آید اصرار عجیبی به نادیده گرفتن گئوماتا دارند و به همین جهت است که چون از دیاکونف نیز مطلبی را نقل می‌کنند: «پس از پایان کار گئوماتا [بلافاصله نظر خود را برای تصحیح رای دیاکونف در داخل پراتنز می‌افزایند که (و به عقیده من شخص بردیا) داریوش با قیامها و مخالفت‌های زیادی روبرو شد...» (ص ۲۵)

چرا سخنران حاضر نمی‌شوند رهبری گئوماتا نام منی را که معلوم نیست پدر و مادرش چه کسانی بوده‌اند پذیرا شوند و کوشش می‌کنند او را به هر ترتیبی شده به خانواده سلطنتی بچسبانند؟

پس ایشان قول یک «مورخ روشن‌بین» را نیز این‌طور نقل می‌کنند:

در این جریان کار به مصادره اموال و مراتع و سوزاندن معابد و بخشودن مالیاتها و الغای بیگاری (کار برده‌وار) کشید (و همه اینها، دست کم) نشانه وجود بحران در روابط اجتماعی اقتصادی جامعه هخامنشی است. (ص ۲۵)

چون نام مورخ روشن‌بین را ذکر نکرده‌اند، این نقل قول نیز سندیت ندارد. ایشان بعد مجدد به سراغ داریوش رفته و از قول وی، از یک «سنگ‌نبشته کذایی» مطالب ذیل را نقل می‌نمایند.

«او [فرورتیش] را زنجیر کرده پیش من آوردند، من به دست خویش گوشها و بینی او را بریدم و چشمانش را از کاسه برآوردم...» (ص ۲۵-۲۶).

در این جا هم با کوشش فراوان در کتیبه مورد بحث خطوط زیر را یافتیم که با گفته‌های سخنران از زمین تا آسمان تفاوت دارد:

داریوش شاه می‌گوید این است آنچه که من به خواست اهورمزدا در یک سال کردم،
پس از آن که شاه شدم نوزده نبرد کردم و به خواست اهورمزدا نه شاه را گرفتم.
(داریوش، بیستون IV خطوط ۳ - ۶)

فرورتیش نامی مادی او به دروغ چنین گفت: من خشتریه هستم، از تخمه
هوخستره او ماد را شوراند

(داریوش، بیستون IV، خطوط ۱۷ - ۱۸)

کسانی که تا بحال شاه بودند، من آنها را نیست کردم

(داریوش، بیستون I، خط ۵۱)

در باره دیگر مطالبی که ایشان درباره فردوسی، جمشید، ضحاک و فریدون... در
سخنرانی خود گفته اند در این گفتار مجال بحث نیست.

برلن، آلمان

یادداشتها

- ۱ - D.B.I, "The Death of Cambyses," J.P. Asmussen
- ۲ - D.B.I, 42.
- ۳ - George G. Cameron; "The Elamite Version of the Bistun Inscription,"
- ۴ - Schulze, W (monograph) "Der Tod des Kambyzes."
- ۵ - J.P. Asmussen, "the Death of Cambyses"
- ۶ - Mayrhofer, *Handbuch des altpersischen s.v.*
- ۷ - George G. Cameron. "the Elamite Version of the Bistun Inscription."

فهرست منابع:

- آدینه، ماهنامه، تیرماه سال ۱۳۶۹ شماره ۴۷، تهران.
- احمد شاملو، نگرانیهای من، مرکز پژوهش و تحلیل مسائل ایران (سیرا)، نیوجرسی، ژوئن ۱۹۹۰.
- Asmussen, J.P. : "The Death of Cambyses, DB. 1- 43, uvamaršiyuš"; *Bulletin of the Iranian Culture Foundation*, Vol. 1, part 1, 1969 Tehran.
- Cameron, George; "The Elamite Version of the Bistun Inscription," *Journal of Cuneiform Studies*, XIV/2 1960, pp. 59-68.
- Kent, Ronald Grubb: *Old persian Grammer, Texts, lexicon*, New Haven 1947.
- Lommel, Herman , "Die Yašts des Awesta," Übersetzt und eingeleitet von Herman Lommel, Quellen der Religionsgeschichte, Gruppe 6, Iran, 15. Band, Göttingen 1927.
- Mayrhofer und W. Brandstein, *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden 1964.
- , *Supplement zur Sammlung der altpersischen Inschriften*, Wien 1978.
- Nyberg, Henrik Samuel; *A Manuel of Pahlavi, Part II*, Wiesbaden 1974.
- Sachau, Edward; *The chronology of Ancient Nations*, An English Version of the Arabic Text of the *Āthār ul-Bākiya of al-Bīrūni*, London 1879, Nachdruck 1969.
- Schulze, W. : (monograph) "Der Tod des kambyzes" *sitzungsberichte der Koniglichpreussischen akademie der Wissenschaften*, Berlin 1912, S. 685 ff.